



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجهه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مساله‌ای یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کارکردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتیم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «خاطرات داروخانه» قلمی کنیم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

خانمی که به داروخانه مراجعه کرده بود، برای پسر ۹ ساله‌اش قرص سرماخوردگی می‌خواست. وقتی که به ایشان دادم، گفت: دو ورق هم قرص استامینوفن بدهید. پرسیدم که برای چه می‌خواهید؟ گفت: آخر کمی هم سردرد دارد. به ایشان توضیح دادم که: قرص‌های سرماخوردگی بزرگ‌سال یا همان آدلت‌کلد، دارای استامینوفن هم هست. تشکر کرد و گفت: این را نمی‌دانستم و همیشه همراه با قرص سرماخوردگی، قرص استامینوفن هم به پسر می‌دادم. سؤال کردم که چرا چنین تصویری داشته است؟ در جوابم گفت: چند وقت پیش که پسر را به دلیل سرماخوردگی پیش دکتر بردم، هر دو قرص را با هم تجویز کرد. تلفن دکتر را گرفتم و برای ایشان مساله را شرح دادم. همکار پزشکمان هم از این توضیح تشکر کرد و بنده هم از این که مشکل همکار خود و مراجعه‌کننده به داروخانه را حل کرده‌ام، خوشحال بودم.

یادداشت ۲

وارد داروخانه که شد کمی سراسیمه بود. نام یک داروی خارجی پایین آورنده قند خون را آورد و گفت: لطفا یک ورق بدهید. گفتم: خارجی‌اش نیست. تولید داخل آن موجود است. گفت: دکترم گفته حتما خارجی‌اش را پیدا کن. بیش از ۲۰ داروخانه را گشته‌ام و پیدا نکرده‌ام. گفتم: از دکترتان سؤال کنید از کجا پیدا کنم؟ گفت: به دکترم گفتم و ایشان گفت: مشکل شماست!

بیمار مربوطه که از داروخانه رفت، من هنوز دارم به این جمله فکر می‌کنم که: مشکل شماست! پس تعهد حرفه‌ای چی می‌شود و حل مشکل بیمار چی؟

یادداشت ۳

از جلوی مغازه‌اش که رد شدم تا به داروخانه بروم دستی تکان دادم و سلام و علیک از راه دوری کردم و به راهم به طرف داروخانه ادامه دادم.

چند قدم که دور شدم، احساس کردم صدایی مرا می‌خواند. برگشتم و دیدم که همسایه‌مان نسخه به دست دارد دنبال می‌آید و صدایم می‌کند. ایستادم و به من که رسید گفت: دکتر جان! ببین این نسخه چقدر می‌شود؟ آیا ارزش این را دارد که ببرم پیش دکتر تا مهر فراموش شده‌اش را پای نسخه بزند یا خیر؟

حساب سرانگشتی کردم و گفتم حدود ۴ هزار تومان می‌شود. گفت پس ارزشش را ندارد. می‌آیم تا داروهایم را بگیرم.

داروخانه که محلی شود و بیمارانش همسایگان دورو اطراف داروخانه باشند، نسخه‌خوانی در خیابان هم تجربه‌ای تازه می‌شود و کاریش هم نمی‌شود کرد. بالاخره کار مردم را، به خصوص اگر همسایه باشند، باید راه انداخت.

یادداشت ۴

خانمی حدودا سی ساله وارد داروخانه شد، جعبه دارویی را نشان داد و تقاضای یک برگ یا همان بلیستر از دارو را کرد. قیمت را گفتم، کارت خود را

از توصیه دکتر داروساز حاضر در داروخانه، خدا آخر و عاقبت دکترهای داروساز، خصوصا جوان‌ترها را با این گونه بیماران ختم به خیر کند.

یادداشت ۶

مشغول تعقیبات نماز مغرب بودم که بغل دستی‌ام شروع کرد به سؤال دارویی کردن. تعقیبات را نیمه رها کردم و به سؤال ایشان پاسخ دادم. برای شب‌اداری بچه ۹ ساله‌اش سراغ دارو را می‌گرفت. راهنمایی‌اش کردم و دستورات لازم را به او دادم و مشغول نماز عشا شدم. بعد از نماز عشا و بین تعقیبات نماز عشا، باز هم سؤال دارویی داشت. تعقیبات را رها کردم و جوابش را دادم. خلاصه این‌که آن شب، اطلاعات دارویی به دوست حاضر در صف نماز جماعت، جای تعقیبات نماز را گرفت که به هر حال کار یک مؤمن راه افتاد. خدا قبول کند.

یادداشت ۷

سراسیمه بود و مضطرب، خیلی عجله داشت. وارد داروخانه که شد، هر یک از افراد حاضر در داروخانه مشغول راه‌انداختن کار مراجعه‌کننده‌ای بودند. من در قسمت تحویل نسخه بودم و داشتم نسخه رد می‌کردم. از پشت سر فردی که نسخه‌اش را می‌دادم به من گفت: یک بسته داروی اورژانس می‌خواهم. داروی اورژانس را که ادا می‌کرد. مثل برق گرفته‌ها بود. خانمی حدودا سی ساله بود و به شدت آرایش کرده بود. نسخه را رد کردم و

تحویلیم داد. دو بار کارت را روی کارت‌خوان کشیدم ولی ظاهرا سیستم به دلیل شلوغی کار نمی‌کرد. خانم هم پول همراهش نداشت و دارو را نبرد. از وقتی ایشان از داروخانه رفته من در این فکر هستم که تکیه کامل به کارت و عدم همراه داشتن حداقلی از پول، نه تنها باعث مشکلاتی مثل مشکل آن خانم می‌شود، بلکه نشان می‌دهد که هنوز فرهنگ استفاده از کارت در مملکت ما نهادینه نشده است.

یادداشت ۵

با توپ پر وارد شد. خانمی حدودا ۵۵ ساله بود. اعتراضش به این بود که خانم جوان حاضر در داروخانه در شب قبل (دکتر داروساز شیفت را می‌گفت) دستور دارو را اشتباه داده است. برای ایشان توضیح دادم که آن خانم، دکتر داروساز است و دستور دارو که پرل D3 بود را درست داده است. پرسید پس چرا آنقدر جوان بود؟ توضیح دادم که ایشان تازه فارغ‌التحصیل شده‌اند. حالا چرا می‌گویید دستور را اشتباه داده است؟ گفت: برای این‌که عروسم گفته باید دارو را قبل از غذا بخوری، ولی آن خانم گفته بعد از غذا. توضیح دادم که خانم دکتر درست گفته و شما به گفته عروستان برای چگونه خوردن دارو توجه نکنید. غرولندکنان از داروخانه خارج شد.

من هم هنوز دارم به این فکر می‌کنم که دستور دارویی عروس خانواده و توصیه‌های همسایه بغلی هنوز هم برای بعضی‌ها قابل توجه است و کارسازتر

گفتم: مقصودتان داروی اورژانس ضدبارداری است؟ اشاره‌ای با سر کرد که یعنی بله. در واقع قرص «لونژیل» می‌خواست. لوونورژسترول ۱/۵ میلی که بسته‌هایش یک عددی است و باید تا ۲۴ ساعت بعد از مقاربت مصرف شود تا اثر ضد بارداری داشته باشد. دارویش را که دادم با عجله از داروخانه خارج شد. علاوه بر دارویش، ظاهراً کارش هم اورژانس بود!

یادداشت ۸

هر روز که می‌گذرد، با فرهنگ داروخانه یا بهتر است بگویم با فرهنگ مراجعه کنندگان به داروخانه بیشتر آشنا می‌شوم. بعضی مواقع که دارو دچار کمبود می‌شود، مجبوریم برای مراجعه کنندگان سهمیه تعیین کنیم. چند وقتی

بود که قرص ویتامین B1 سیصد میلی‌گرمی که معمولاً دوز مصرفی‌اش روزانه یک قرص است، دستخوش کمبود بود. یکی از همسایگان که به داروخانه مراجعه کرده بود، تقاضای قرص ویتامین B1 سیصد میلی‌گرمی داشت و من هم گفتم دو بلیستر ده عددی که برای مصرف ۲۰ روز است را به او می‌دهم. به من گفت: آقای دکتر برای چند نفر می‌خواهم، اگر می‌شود یک «قرص» بدهید. من هم که «قرص» را معمولاً واحد بعضی تجهیزات پزشکی به معنی ۱۴۴ عدد می‌دانستم، اول تعجب کردم و بعد معلوم شد که یک بسته صد عددی می‌خواهد و به آن «قرص» می‌گوید!

بالاخره چشم و گوشمان هم به یکی دیگر از واژه‌های مرسوم بین مردم برای یک بسته صد عددی دارو آشنا شد.

